

کودکان بیگاری دولت مهرزری

دکتر مصطفی معین
عضو موسسه خیریه رحمان

رشته تحصیلی من پزشکی، تخصصم در بیماری‌های کودکان و فوق تخصصم در آسم، آلرژی و ایمونولوژی (ایمنی شناسی) است. به این دلیل به صورت طبیعی در ارتباط با مسائل و مشکلات اجتماعی بر آسیب‌شناسی و جستجوی راه‌های علمی تشخیص، پیشگیری و درمان آنها تاکید داشته و دارم. سیستم ایمنی بدن انسان در واقع نقش دستگاه اطلاعاتی - امنیتی، نظامی - انتظامی و قضایی را برعهده دارد و هرگونه کاستی و یا زیاده روی در کارکرد آن موجب بیماری‌هایی خطرناک از عفونت‌های فراگیر گرفته تا پیدایش و گسترش سلول‌های سرطانی، بیماری‌های التهابی و خودایمنی، حساسیت بیش از اندازه نسبت به عوامل بیگانه محیطی (آلرژی)، سندرم آسم و حمله‌های خفگان تنفسی می‌شود. انسان یک ارگانیسم یا تکامل یافته‌ترین موجود زنده‌ای است که کوچک‌ترین اختلال در رابطه میان اندام‌های آن سلامت او را با خطر مواجه می‌سازد. همین قانونمندی و تعامل در میان اجزای جامعه انسانی نیز وجود دارد و هرگونه ضعف و یا سوء مدیریت، تبعیض، بی‌عدالتی، بیکاری و فقر که ریشه در ضعف‌های ساختاری دارد زمینه‌ساز آسیب‌های گوناگونی می‌شود که جامعه را دچار آنها می‌سازد. در این میان کودکان و نوجوانان پاک‌ترین و آسیب‌پذیرترین بخش جامعه هستند و بیش از هر گروهی نیازمند حمایت و دفاع از حقوق آنان. متأسفانه امروزه واژه‌هایی چون کودک کار، کودک طلاق، کودک بی‌سرپرست و بدسرپرست، کودک فراری، کودک خیابانی، کودک آزاری و... در رسانه‌های ما به ویژه در سال‌های اخیر به کرات شنیده و تکرار می‌شود.

به راستی سان دیدن از خیل کودکان خردسال و نوجوانان گل فروش در سر چهار راه‌ها یا در

مسیر نواب- خلیج فارس تا بهشت زهرا در یک صبح پاییزی از ماه مهر چه احساس افتخارآمیز و دستاورد گهرباری برای " دولت مهرورزی، دادگستری و پیشرفت" به همراه دارد! " کودکان کار" و دقیق‌تر بگوییم " کودکان بیگاری"، که به جای حضور در کلاس درس و شرکت در شادی آغاز سال تحصیلی به علت فقر و بی‌عدالتی باید شریک دائمی و هم‌درد سوگواران و خفتگان خاک در پایان همه هفته‌های زندگی‌شان باشند. اخیراً سالگرد روز جهانی کودک (۱۶مهر برابر با ۱۸ اکتبر) را پشت سر گذاشتیم و به این مناسبت تلاش وافر از سوی مسئولان قضایی کشور برای پاسداشت حقوق کودکان و نوجوانان این سرزمین و ارائه چهره‌ای رحمانی و جذاب از حاکمیت به نام دین به جامعه جوان ایرانی و تمامی جهانیان به عمل آمد! بار دیگر نوجوانی (بهنود شجاعی) را پس از تحمل زجر سال‌ها زندان (برای رسیدن به سن قانونی اعدام!) و تحمل شکنجه بارها به پای چوبه دار رفتن، به دار آویختند!

این در شرایطی است که جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۷۲ به طور مشروط به کنوانسیون (پیمان نامه) حقوق کودک پیوسته و به رعایت مفاد آن متعهد شده و طبق ماده ۹ قانون مدنی تمامی عهودی که مطابق قانون اساسی (اصل ۷۷) به تصویب می‌رسد و ایران به آنها می‌پیوندد لازم‌الاجراست و تفاوتی با سایر قوانین کشور ندارد. ضرورت پابندی به عهد و پیمان چه در وجه فردی و یا اجتماعی و حکومتی آن نیز که از مسلمات دینی، اخلاقی و فرهنگ ملی ماست. طبق ماده ۳۷ کنوانسیون، کودک کسی است که سنش کمتر از ۱۸ سال است و حال آنکه در قانون مجازات اسلامی (ماده ۴۹) سن کودکی به طور مشخص تعیین نشده و معلوم نیست از چه سنی دارای مسئولیت کیفری می‌شود. جالب است بدانید که طبق قانون مدنی کسی که سنش کمتر از ۱۸ سال است نمی‌تواند معامله انجام دهد و یا گواهی نامه رانندگی بگیرد و یا رای

دهد ولی اگر همین فرد که سنش کمتر از ۱۸ سال است مرتکب جرم گردد مانند بزرگسالان مجازات می‌شود! یعنی اگر مجازات جرمی اعدام باشد، او را اعدام می‌کنند! توان این ابهامات و دوگانگی‌ها را هم امثال بهنود و کودکان و نوجوانان بی‌پناه دیگری که در نوبت اعدام هستند باید بدهند!

به نظر شما اگر انسان در جامعه ما از حقوق شهروندی برخوردار بود، اگر نوع نگاه حکومت‌گران به انسان تغییر می‌یافت و اگر حقوق دانان دانشمند و برجسته دانشگاهی و یا روحانیون زمانه‌شناس، متفکر و روشن‌بینی چون طالقانی، مطهری و بهشتی در راس دستگاه قضایی کشورمان بودند باز هم شاهد تکرار این صحنه‌های دردناک و مغایر با منزلت، حقوق و کرامت انسانی بودیم؟!

"گر طبییانه بیایی به سر بالینم

به دو عالم ندهم لذت بیماری را"

اگر مدارا، برادری، آزادی، گذشت و بخشش ارزش‌ها و هنجارهای غالب در جامعه و فرهنگ سیاسی ما بود و به جای کینه و تنفر و خشونت از زبان خطیبان و مسئولان و تریبون‌ها و رسانه‌های رسمی و غیررسمی سخن از عفو و مهربانی و رحم و عفو می‌آمد، بازهم حتی در همین وضع موجود، خانواده داغ دیده مقتول چنین میل به عذار شدن خانواده‌ای دیگر و جامعه‌ای بزرگتر داشتند؟!

